



شیر سرخ و افعی سیه

..... دکتربابک عالیخانی

چکیده: حضور تعالیم زردشتی و سایر طریقه‌های ایرانی در عرفان اسلامی قابل انکار نیست. در این مقاله ضمن اشاره کوتاه به این مسئله، ابیاتی از حافظ بر پایه تعالیم مغانی تفسیر شده است.

قرآن و حدیث سرچشمه عرفان اسلامی است. بارها و بارها این حقیقت را از عرفان‌پژوهان مختلف شنیده‌ایم. اما معادلات ما بهم می‌خورد و خانه ساده‌اندیشی ما بر سرمان خراب می‌شود وقتی در نزد برخی عرفای اسلامی به نظریه عجیب و غریبی در خصوص ابلیس برمی‌خوریم. ابلیس که قرین احمد (ص) است در نزد منصور حلاج و احمد غزالی و عین‌القضات همدانی و بسیاری دیگر، مظهر قهر و عزت و کبریای حق و عاشق مهجور غیوری است که دمی از یاد حضرت عزت‌غافل نیست و خصومت او با انسان از روی رشک عاشقانه است. احمد (ص) مظهر لطف و رحمت حق و ابلیس مظهر قهر و غضب اوست. به تعبیر دقیق عین‌القضات، یکی از این دو دعوت می‌کند به حق و دیگری دعوت می‌کند از او و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند. عین‌سخن عین‌القضات چنین است: «هر کس در این معنی راه نبرد. ابلیس

داعی است در راه و لیکن دعوت می‌کند از او. و مصطفی دعوت می‌کند بدو. ابلیس را به دربانی حضرت عزت فرو گذاشتند و گفتند: تو عاشق مایی، غیرت بر درگاه ما و بیگانگان از حضرت ما بازدار.»^۱

این اندیشه چگونه وارد عرفان اسلامی شده است؟ پاسخ این سؤال را باید در تعالیم مغانی که منبع اصلی آن گاهان زردشت^۲ است و طریقه های باستانی زروانی و مهری و مزدکی نمونه هایی از آن تعالیم را نشان می‌دهند، جستجو کرد. سخن عین‌القضات و دیگر عارفان هم‌رأی با او، ریشه در نظریه ایرانی «دومینیوی توأمان» دارد. دومینیوی توأمان دو گوهر متضادی هستند که در عین حال قرین یکدیگرند و یکی به جانب مرکز می‌راند و دیگری از مرکز دور می‌گرداند. گاهان علاوه بر اینکه «انگره مینیو» و «سپسته مینیو» را صریحاً در قطعه ۳ یسن ۳۰ توأمان نامیده است، در جای دیگر ۴۴/۷ در پاسخ این پرسش که تاریکی و روشنی را که آفرید، اهوره مزدا آفریدگار دانسته شده است. توجه به نکته فوق ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که درباره سرچشمه های عرفان اسلامی بایستی قدری وسیع‌تر اندیشید. همچنین در درک این نکته که سهروردی، بایزید بسطامی و حلاج و ابوالعباس قصاب آملی و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر را وارث خمیره خسروانیان (حکمای ایران باستان) می‌داند^۳، به مایاری می‌رساند.

وجود تصور خاص درباره ابلیس که در نزد عرفای فهلوی مشرب دیده می‌شود و نبودن این تصور در تعلیم دیگر عرفای جهان اسلام دلیلی است بر ادعای شیخ اشراق مبنی بر اینکه مابین گروهی از عرفای اسلامی و حکمای فهلوی پیوندی هست. اما متأسفانه برخی از عرفان‌پژوهان از کنار این مسئله رد شده و نمی‌خواهند به وجود چنین پیوندی میان عرفان اسلامی و تعالیم مغانی اذعان کنند. دکتر نصرالله پورجوادی معمولاً در نوشته های خود به هنگام بحث از ابلیس در عرفان اسلامی، سعی در پنهان کردن پیوند این بحث با تعالیم مغانی

دارد. حتی ایشان سعی می‌کنند نشان دهند که سخنان عین القضات و سایر عرفا درباره ابلیس تقریباً در چارچوب شرع قرار می‌گیرد. بعنوان نمونه، دکتر پورجوادی در مقاله‌ای چنین می‌نویسد: «مطالبی که صوفیه درباره این جنبه از وجود ابلیس بیان کرده‌اند اگرچه خلاف نظر عادی ما درباره شیطان است، به معنی ستایش از آن ملعون و توجیه نافرمانی او نیست. در واقع سخنان آنان به هیچوجه از دایره مسائل اخلاقی و شرعی خارج نمی‌شود.»^۱

هدف ما در این مقاله شرح و تفصیل موضوع فوق نیست بلکه آن را به عنوان مقدمه‌ای برای موضوع اصلی مقاله ذکر کردیم. موضوع مقاله تفسیر ابیاتی از حافظ با استفاده از تعالیم معانی است. حافظ در یکی از غزلیات خود به نظریه «دو گوهر توأمان» اشاره کرده است. عین غزل مورد نظر چنین است:



گرچه ما بندگان پادشهم
 پادشاهان ملک صبح گیم
 گنج در آستین و کیسه تپی
 جام گیتی نما و خاک رهیم
 هوشیار حضور و مست غرور
 بحر توحید و غرقه گنیم
 شاهد بخت چون کرشمه کند
 ماش آینه رخ چو مهیم
 شاه بیدار بخت را هر شب
 ما نگهبان افسر و کلیم
 گو غنیمت شمار صحبت ما
 که تو در خواب و ما به دیده گیم
 شاه منصور واقف است که ما
 روی همت به هر کجا که نهم
 دشمنان را ز خون کفن سازیم

دوستان را قبای فتح دهیم
 رنگ تزویر پیش ما نبود
 شیر سرخیم و افعی سیبیم
 وام حافظ بگو که باز دهند
 کرده‌ای اعتراف و ما گوئیم^۵

با اینکه حافظ این غزل را خطاب به شخص خاصی و به جهت «مخصوصی» سروده است ولی مضامین آن بلند و عرفانی است.^۶ یکی از این مضامین که همه با آن آشنا هستیم این است که انسان مرکب از آب و گل، و جان و دل است. درویشان کیسه تهی دارند و خاک راهند اما گنج در آستین آنهاست و جام گیتی نما هم هستند. اما محل بحث ما در این مقاله دو بیت از ابیات این غزل است. آن

دو بیت مورد نظر عبارتند از:

(۱) هوشیار حضور و مست غرور

بحر توحید و غرقه گنیم

(۲) رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سرخیم و افعی سیبیم

این دو بیت حاوی مضامین عرفانی و اشارات مغانی است. سخن دکتر شفیع کدکنی درباره این ابیات صادق است: «بیش دیالکتیکی حافظ که در هر چیز نقیض آن را می‌بیند و رؤیت سطحی و پارادوکسی او میراث تصوف خراسان و اسلوب نگرش امثال بایزید بسطامی و ابوسعید ابی‌الخیر است که قبل از حافظ در شعر سنایی و مولوی و عطار نیز تجلی داشته است و او گلچین‌کننده نهایی و موفق‌ترین سخنگوی این شیوه از رؤیت جهان است.»^۷

در پاورقی هم اشاره می‌کنند که: «شاید دو آلیسم زردشتی در

آنسوی تعالیم آنان بگونه‌ای کمرنگ دیده می‌شده است.»^۸

به نظر نگارنده، درک این جهان‌بینی عرفانی و بیش مغانی (مورد

اشاره در سخن دکتر شفیع) بیشتر با تعلیمات مشروح عین‌القضات

همدانی در مکاتیب و مخصوصاً تمهیدات میسر است. عین القضات خود از عرفای مغانی مشرب است و آثار او مشحون از مواد مغانی و عناصر فهلوی است. عین القضات بیش از دیگر عرفا - حتی بیش از سهروردی - معنای نور و ظلمت و خیر و شر مطرح در طریقه های ایرانی را دریافته است.^۱ در ادامه سعی می‌کنیم آن دو بیت حافظ را با استفاده از آموزه های عین القضات که ریشه در تعالیم گاهان زردشت دارد، تفسیر کنیم:

۱- هوشیار حضور و مست غرور

بحر توحید و غرقه گنیم

تفسیر بیت: عین القضات در تمهیدات می‌نویسد: «حقیقت آن است که مرد سالک خود هرگز نه کفر باز پس گذارد و نه اسلام که کفر و اسلام دو حال است که از آن لابد است مادام که با خود باشی اما چون از خود خلاصی یافتی کفر و ایمان اگر نیز ترا جویند در نیابند. بیت:

در بتکده تا خیال معشوقه ماست

رفتن به طواف کعبه از عقل خطاست

گر کعبه از بوی ندارد کنش است

با بوی وصال او کنش کعبه ماست»^۱

سالک «هوشیار حضور و مست غرور» و «بحر توحید و غرقه گنه»

به این سبب است که از خود خلاصی نیافته است و تا از خود خلاص

نیابد گرفتار جذب و دفع دو گوهر توأمان خواهد بود.

۲- رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سرخیم و افعی سیبیم

تفسیر بیت: «شیر سرخیم و افعی سیبیم» یعنی رنگی از

احمد (ص) و رنگی از ابلیس به خود می‌پذیریم. «شیر سرخ» و «افعی

سیه» دو رمز شگفت‌انگیز هستند. شیر سرخ همانند عقل سرخ در رساله

فارسی سروردی، منطبق بر نور احمد (ص) در اصطلاح عین القضات است (عقل سرخ سروردی اولین فرزند آفرینش است و نور مصطفی (ص) نیز اولین مخلوق است زیرا که: *أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي*). و افعی سیاه هم همان نور سیاه عین القضات است. (نور سیاه در تعبیر عین القضات نور ابلیس است که به نسبت با نور الهی ظلمت خوانند و گرنه، نور است.)

اما این سرخی و سیاهی پایان کار نیست: «از جمله آن که پیر، مرید را فرماید یکی این است که گوید پیوسته می گوی: لا اله الا الله. چون از این مقام درگذرد گوید بگو: الله. نفی و فناء جمله در «لا» بگذارد و رخت در خیمه «الا الله» زند. چون نقطه حرف «هو» شود. دو مقام (احمد و ابلیس) که در میان دو لام است واپس گذارد که این دو مقام و این دو ولایت که مسکن و معاد جمله ساکنان راه خداست واپس گذاشته باشد. چون مرید بدین مقام رسد پیر او را فرماید تا پیوسته گوید: هو هو هو.

در میان این دو مقام الله فرماید گفتن. چون اعراض از همه باشد جز هو هیچ دیگر نشاید گفتن. «قل هو الله احد». پس از این توحید باشد. " امیدواریم آشنایان و نکته سنجان از این مجمل خود حدیث مفصل خوانند که:

گمان مبر که به آخر رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تا کست

پی‌نوشت‌ها و منابع:

- ۱- تمییدات. عین القضاة همدانی. تصحیح: عقیف عسیران. ص ۲۲۸- کتابخانه منوچهری.
- ۲- گاهان سرودهای زرتشت است و از مجموعه «یسنه» از یسن ۲۸ تا ۳۴ و از یسن ۴۳ تا ۵۱ و نیز یسن ۵۳ را شامل می‌شود.
- ۳- المشارع و المطارحات. شیخ شهاب‌الدین سروردی در مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح: هانری کربن، جلد اول، ص ۵۰۳، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴- برکه همدانی، استاد امی عین القضاة. دکتر نصرالله پورجوادی در مجموعه «عین القضاة و استادان او»، ص ۱۲۶. انتشارات اساطیر.
- ۵- دیوان حافظ به تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی. انتشارات زوار.
- ۶- دکتر شفیعی در ص ۴۳۵ کتاب موسیقی شعر چنین می‌گوید:
«حافظ اعتقاد مسلمی به مبانی یا بهتر بگوییم به جزئیات عرفان نداشته است و عرفان جز در کلیات جهان‌بینی او هیچ نقشی ندارد.» به نظر می‌رسد این سخن استاد شفیعی فرسنگها از حقیقت فاصله دارد زیرا ارباب سلوک از زمان حافظ تا زمان ما دیوان او را دیوان یک عارف واقعی دانسته‌اند و این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت و حتماً حقیقتی در آن نهفته است. (البته این نکته حداقل دلیلی است که برای رد نظر دکتر شفیعی می‌توان ذکر کرد.)
- ۷- موسیقی شعر، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۵ و ۴۳۴، انتشارات آگه.
- ۸- همان، ص ۴۳۵.
- ۹- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب: بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی. تألیف نگارنده. انتشارات هرمس، ج اول، ۱۳۷۹، ص ۲۸ و از ص ۷۰ تا ص ۷۳.
- ۱۰- تمییدات. ص ۲۵.
- ۱۱- تمییدات. صص ۷-۳۶.